

بیانیه‌ی تنظیم شده توسط مرلین کریسل که به امضای صدها تن از مطرح‌ترین نویسندگان، شاعران، نمایاننامه‌نویسان، سردبیران جراید و سایر هنرمندان آمریکایی رسیده است:

بیانیه‌ی وجدان

(نه به اسم ما)

مباد که جهانیان بگویند مردم آمریکا سکوت اختیار کردند زمانی که دولت آن‌ها در پی اعلام جنگی بی‌حد و مرز نوع جدیدی از سرکوبی و زورگویی را علیه ملت‌ها به کار بستند.

امضاءکنندگان این اعلامیه، مردم آمریکا را به مقاومت در برابر سیاست‌ها و جهت‌گیری‌های کلی آمریکا بعد از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ فرا می‌خوانند و معتقدند که چنین برخوردهایی، عواقب بسیار وخیم و هولناکی برای بشریت در پی خواهد داشت. ما بر این باوریم که ملت‌ها و انسان‌ها این حق را دارند که خود درباره‌ی سرنوشتشان تصمیم بگیرند، آزاد از فشارها و دخالت‌های نظامی ابر قدرتها، نیز اعتقاد داریم همه‌ی افرادی که توسط دولت ایالات متحده تحت تعقیب قرار دارند یا توقیف شده‌اند می‌باید از همه‌ی حقوق قانونی و انسانی خود برخوردار باشند.

ما معتقدیم مردم آگاه باید در مقابل اعمال دولت خود، احساس مسئولیت کنند، ما پیش از هر چیز باید در مقابل اعمال خلاف عدل و انصابت دولت خود، بایستیم و مخالفت خود را اظهار کنیم. بنابراین ما همه‌ی آمریکایی‌ها را به مقاومت در برابر نهضت جنگ و سرکوبی که توسط دولت یوش به راه افتاده است فرا می‌خوانیم. این نهضت،

پس ستمگرانه، غیر اخلاقی و غیر قانونی است. ما با مردم جهان، علیه دولت آمریکا اعلام اتحاد می‌کنیم.

بی‌گمان فاجعه‌ی اسفبار ۱۱ سپتامبر برای همه ما ضربتی بزرگی بود.

ما از کشته شدن هزاران بی‌گناه متأثر شدیم همانطور که از یادآوری صحنه‌های مشابه آن در فجاجیع بغداد، پاناماسیتی، و یک نسل قبل، در ویتنام، شدیداً احساس تأسف کردیم. نیز ما در این پرسش رنج آور که چرا باید چنین اتفاقی رخ دهد، با میلیون‌ها آمریکایی همدل و همزبانیم. اما فاجعه‌ی واقعی از وقتی آغاز شد که سرمداران سرزمین ما، روح کینه‌جویی و انتقام را در خود آشکار کردند. آن‌ها بهترین نسخه‌ای را که می‌توانستند بپیچند، یعنی «خوبی در برابر بدی را کنار گذاشتند و آن را راه حل رسانه‌های وحشت زده و سازش‌گر خواندند چنین واکنشی از نظر آن‌ها همدستی با خائنین بود.

بحث و تبادل نظر، نشانه‌ی دودلی و بدتر از آن بودلی محسوب می‌شد. هیچ پرسش اخلاقی یا سیاسی، موجه به نظر نمی‌رسید. تنها پاسخ ممکن، جنگ در بیرون مرزها و فشار و سرکوبی در داخل بود.

دولت یوش، به نام ما، با کسب نزدیک به حداکثر آرای کنگره، نه تنها به افغانستان حمله کرد بلکه این حق را برای خود و متحدانش قائل شد که نیروهای نظامی را در هر زمان که بخواهد و به هر کجای دنیا که بخواهد گسیل دارد. عواقب و تحولاتی که در پی این تصمیمی همه جا را فرا گرفته: از فیلیپین تا فلسطین، جایی که تانک‌ها و پولیورهای اسرائیلی، هراس‌انگیزترین جنایت‌ها را بر ضد بشر مرتکب شده‌اند.

دولت یوش در حال حاضر آشکارا از قصد خود برای حمله به عراق سخن می‌گوید کشوری که هیچ ارتباطی با فاجعه‌ی ۱۱ سپتامبر ندارد. به راستی عاقبت دنیا چه خواهد شد اگر آمریکا آزادی نام داشته باشد برای اعزام کماندوها و آدمکش‌ها به هر نقطه‌ی عالم که خوش دارد و پمباران

کردن آن نقاط؟ دولت آمریکا به اسم ما، ملت را به دو گروه تقسیم کرده است:

-گروهی که به آن‌ها دست کم، حقوق اصلی نظام حقوقی آمریکا وعده داده شده است -گروهی که اکنون به نظر می‌رسد از هیچ حقی برخوردار نیست.

دولت یوش از هزاران نفر از مهاجرین را در اردوگاه‌ها گردآورده و آن‌ها را در رخا و به مدتی نامحدود توقیف کرده است. صدها نفر از کشور اخراج و تبعید شده و بقیه همچنان در مجلس عذاب می‌کشند. این اردوگاه‌ها یادآور اردوگاه‌های کار اجباری برای ژاپنی -آمریکایی‌های جنگ دوم جهانی است.

دولت، به نام ما، جو اختناق را بر جامعه حاکم کرده است. سخنگوی رئیس جمهور به مردم هشدار می‌دهد: «مواظب آنچه می‌گویید باشید» دادگاههای نظامی با اهمال در رعایت قوانین و ممانعت از پذیرش استیناف، رای نهایی را به دستور رئیس جمهوری صادر می‌کنند. گروه‌ها با یک کرشمه‌ی قلمی پوزیدانت یوش «تروویست» قلمداد می‌شوند.

ما باید حرفه‌های مقامات عالی رتبه را جدی بگیریم. آنگاه که از جنگی طولانی در خارج از مرزهای کشورمان سخن می‌گویند و نیز از نظمی نوین در داخل ایالات متحده، ما آشکارا با پلیس امپریالیستی مواجهیم که در بیرون و درون کشور با تولید و تشدید ترس، درصدد تجدید حقوق بشر است.

روند کینه توزانه‌ی نسبت به وقایع ماههای اخیر اتخاذ شده که باید هر چه زودتر متوقف شود. دفعات بسیار، در مقاطع تاریخی متعدد، ما شاهد تملع مردم و دست روی دست گذاشتن شان بودیم تا آنجا که برای هر گونه مقاومتی، فرصت کاملاً از دست رفته است.

پوزیدانت یوش اظهار کرده است: شما یا با ما میاید یا

علیه ما. این است پاسخ ما به او: ما به شما اجازه نمی‌دهیم از طرف همه‌ی مردم آمریکا سخن بگویید. ما حق خود را برای پرسیدن و شک کردن از دست نمی‌دهیم. ما وجدانمان را نمی‌فروشیم در ازای وعده‌ی پوشالی امنیت. ما می‌گوییم: نه به اسم ما نه! ما با این نوع تصمیم‌گیری‌ها به کلی مخالفیم و مطلقاً نمی‌پذیریم که به نام ما و به خاطر خوشبختی و آرامش ما، دولت به این نتیجه برسد که چاره‌ای جز جنگ و قتل عام باقی نمانده است. ما دست یاری دراز می‌کنیم به سوی همه‌ی کسانی که در سرتاسر جهان از چنین سیاستی رنج می‌برند، ما استقلال رای خود را در جرف و در عمل نشان خواهیم داد.

ما امضاکنندگان این بیانیه، همه‌ی آمریکایی‌ها را به مقاومت در برابر این جنگ دعوت می‌کنیم. ما حق اعتراض و انتقاد را برای خود محفوظ می‌دانیم و معتقدیم باید هر چه زودتر از عالمگیر شدن این بلای خانمانسوز جلوگیری کنیم و الهام بگیریم از سربازان ذخیره‌ی اسرائیلی که گفتند: «حدی هست» و حاضر به همکاری با نظامیان در ادامه‌ی اشغال کرانه غربی و غزه نشدند.

نیز باید سرمشق بگیریم از نمونه‌های متعددی از مقاومت و پایداری وجدان در تاریخ آمریکا: از آن‌ها که سرسختانه با برده‌داری جنگیدند تا نظامیاتی که با سرپیچی از دستورهای نظامی، با ادامه‌ی جنگ در ویتنام مخالفت کردند و استقلال رای خود را نشان دادند.

نگذارید دنیای نگران امروز که نگاه‌های خود را به ما دوخته است از سکوت و بی‌اعتنایی ما ناامید شود. همه باید صدای همدردی ما را بشنوند؛ ما مقاومت می‌کنیم در برابر ماشین جنگ و سرکوبی، و دیگران را به مبارزه برای متوقف کردن آن فرا می‌خوانیم؛ باشد تا هر چه از دستشان بر می‌آید انجام دهند.

ترجمه: فریده حسن زاده (مصطفوی)

من هنوز بابت سال‌هایی که از او غافل ماندم، رنج می‌برم. وقتی دخترم به بیست سالگی رسید، ما تصمیم گرفتیم جداگانه برداشت خودمان را از داستان مان بنویسیم؛ چه شد که من از او غافل ماندم. ما هر کدام برداشت خود را نوشتیم و سپس آن را با صدای بلند برای یکدیگر خواندیم. آنگاه هر دو با هم قصه‌ها را سوزاندیم. از آن پس با یکدیگر صاف شدیم. مراسم تطهیر کننده‌ای که اجرا کردیم، زخمهای ما را التیام بخشید.



بسیاری از سیاستمداران آمریکایی دارای معلومات وسیعی در موضوعات اقتصادی و علمی هستند، اما ادبیات را که می‌تواند متعالی کننده باشد و خصایص انسانی را در آنها تقویت کند نمی‌خوانند. البته در میان آنها استثنائاتی هست اما چنین سیاستمداران در زمانی دشواری زندگی می‌کنند. آنها باید با موج سرسخت طرز تفکری به سبزه بر خیزند که آمریکا را بزرگترین قدرت جهان و صاحب بی‌چون و چرای زر و زور می‌داند. اینجا یکی از سرمایه‌های بزرگ دولت، صرف تولید تسلیحات می‌شود. و تولید تسلیحات به معنای تولید مشاغل گوناگون و کسب پول فراوان برای رونق بازار و تقویت جامعه‌ی مصرف کننده است. بنابراین دولت آمریکا در حفظ موقعیت خود به عنوان ژاندارم منطقه کاملاً ذینفع است. حفظ این موقعیت، اقتصاد ما را زنده و شکوفا نگه می‌دارد. اگر خودمان را متقاعد کنیم که ما حافظ و میانجی صلح، در جهانیم و برقرار کننده‌ی نظم و نیز حامی آزادی در سراسر دنیا این بهترین راه محق جلوه دادن تولید انبوه تسلیحات مان است.

آزارنده ترین این افکار، نابود شدن تدریجی محیط زیست است. افراط در تماشای تلویزیون یکی از عوامل مخرب در کشور من است. بچه‌ها (و بزرگترها) از طریق آنگهی‌های تلویزیون، مدام به خریدن چیزهایی وسوسه می‌شوند که نیازی به آنها ندارند. به این ترتیب، تلویزیون مدام بر نیازهای جامعه‌ی مصرف کننده دامن می‌زند، و مصرف مفرط، اثرات بسیار زیانباری بر محیط زیست ما می‌گذارد؛ بر جنگلهای دریاها، و بر کیفیت هوایی که تنفس می‌کنیم. تلویزیون تا وقتی که به مثابه‌ی ماده مخدر عمل می‌کند بسیاری از مردم را از خطراتی جدی مثل خطر نابودی محیط زیست، که غربی‌ها به شدت در آن دخیل و موثرند، غافل نگه می‌دارد و از آنها سلب مسئولیت می‌کند. آمریکایی‌ها بیشتر از هر ملت دیگری از منابع کره‌ی زمین استفاده می‌کنند و مدارک معتبر بسیاری در دست است که نشان می‌دهد آنها بیشتر از هر کس دیگری باید احساس مسئولیت کنند و با اینهمه بسیاری از آمریکایی‌ها در وضعیت انکار و حاشا به سر می‌برند در بظاهر به غفلت، آنها می‌خواهند همچنان به زندگی راحت و پر تجمل خود که روز به روز به بهای سنگین تری به دست می‌آید ادامه دهند، بی‌اعتنا به تاراج سنگینی که خود و دیگران باید بردارند. در این مسامحه عوامل متعددی دخیل اند که تلویزیون یکی از مهم ترین آنهاست. در چنین جامعه‌ای، برای ادبیات، راه یافتن به میان مردم و رخنه کردن در افکار و امیالشان دشوار است. تنها عده‌ای اندک از افراد تحصیل کرده تحت تاثیر ادبیات قرار می‌گیرند. بسیار کنجکام بدانم در کشور شما وضع چگونه است.

متمرکز و معطوف افکار و رویا هایم. اما این حالت همیشه منجر به نوشتن نمی‌شود. تنها در صورتی تمرکز و تفکر من امکان نوشتن را برابم میسر می‌کند که خود را پذیرای جهان می‌بینم. من به این حقیقت آگاهم که به تنهایی نمی‌نویسم، بلکه جهان، با تقویض خود به من، مرا در یافتن کلمات یاری می‌دهد.

در واقع نظم نوین جهانی از نظر آنها یعنی استثمار کشورهای فقیر توسط کشورهای ثروتمند. آمریکا تنها قدرت استثمار کننده نیست، اما بسیاری از کمپانی‌هایی که از کشورهای جهان سوم بهره‌کشی می‌کنند در آمریکا مستقر هستند. آمریکا درباره آزادی و عدالت و برابری داد سخن می‌دهد، اما در حقیقت دولت هیچ ارزشی برای این کلمات قائل نیست. دولت آمریکا پاسدار خشونت است. ما کشوری خشن هستیم اگرچه سیاستمداران خوش ندارند. به چنین حقیقتی اعتراف کنند. و البته ناگفته نماند که بیشتر آمریکایی‌ها خشن نیستند. این دولت آمریکاست که مروج خشونت است.

شاید این سوال ادامه‌ی همان سوال پیشین باشد: در همه جای دنیا میان هنرمندان و سیاستمداران شکاف است ایده آل‌های آنها بسیار متفاوت است اما این شکاف در آمریکا روزافزون به نظر می‌رسد. خود شما به عنوان هنرمندی با درجه‌ی بالایی معنویت و انصابت چه احساسی دارید نسبت به سیاست‌های زورگویانه‌ی دولت آمریکا نسبت به کشورهای جهان سوم؟

از کشور من ایران تا چه حد می‌دانید؟ با کدامیک از شاعران یا نویسندگان ایرانی آشنایی دارید؟ اطلاعات من درباره‌ی ایران چندان زیاد نیست. تا آنجا که می‌دانم نهضتی اصلاح طلب به وجود آمده که نمایندگانش در انتخابات اخیر اکثریت آرا را نصیب خود کرده‌اند سوای این اطلاعات بسیار کلی من چیز دیگری نمی‌دانم و با کار هیچ یک از نویسندگان ایرانی آشنا نیستم خوشحال می‌شوم شما مرا با آثار شاعران و نویسندگان برتر کشورتان آشنا کنید.

زمان و مکان در نوشتن شما چه نقشی دارد؟ چه مواقعی می‌نویسید؟ چه روشها و عاداتی، شرایط نوشتن را برای شما مهیا می‌کنند؟ من شخصاً ترجیح می‌دهم صبح‌ها بنویسم زمانی که همه جا آرام است و تازه از خواب و خیال بیدار شده‌ام. من برای احساس کار و خلأقت، نیازمند نور خورشیدم. انرژی نوشتن در من مستقیماً بر اثر تابش آفتاب به وجود می‌آید. لحظه‌ای که جهان با بخشیدن نور و گرمایش به من، موهبت نوشتن را ارزانی من می‌دارد. صبح‌ها تمرین مدیتیشن (ذهن‌ورزی) بردایی را هم انجام می‌دهم. این حالتی ست کم و بیش شبیه تمرکزی که ضمن نوشتن تجربه می‌کنم، وقتی می‌نویسم احساس می‌کنم غرق تفکرم. کاملاً

زیر نویس ها،
۱- لانگ فلو، شاعر آمریکایی ۱۸۰۷-۱۸۸۲
۲- برگرفته از مقاله‌ی: آفرینندگی، مبادله میان دستهای بخشنده و دست پذیرنده
۳- همانجا
4-emily dickinson, (1830-1886)
این شاعره‌ی آمریکایی در زمان حیاتش ناشناخته بود. پس از مرگ او، چمدانی در اتاقش یافتند که حدود ۱۷۷۵ قطعه شعر را در خود نگه داری می‌کرد، هر قطعه به اعتقاد اکثر متقدان، شاهکاری محسوب می‌شد و می‌شود.
۵- Sylvia Plath (۱۹۳۲-۱۹۶۲) بزرگترین شاعره‌ی آمریکایی پس از امیلی دیکنسون که در سی سالگی با داشتن دو فرزند ۱ ساله و ۳ ساله خودکشی کرد.